

این فرض معقول است که تصور شود هر مقاله ای برای منظور خاصی نوشته میشود و خواننده میتواند انتظار داشته باشد نظریه ای رد شود و نظریه دیگری پیشنهاد شود. اینطور که به نظر میرسد هدف مقاله جناب امین موحدی بی اعتبار کردن کوشش های سیاسی دکتر نوری علا و هموندان آنها در شبکه برای براندازی جمهوری اسلامی است و ظاهراً جناب موحدی با مطرح کردن کردار گذشته سیاسی دکتر نوری علا کوشش های در حال حاضر ضد جمهوری اسلامی ایشان را بی اعتبار میکنند. تا آنجا که به نقش اندیشورزان سیاسی در انقلاب 57 و همکاری آنها برای روی کار آمدن حکومت اسلام سیاسی مربوط است کمتر شخصیت سیاسی مخالف رژیم پادشاهی شناخته شده را میتوان یافت که در آن روزهای بازار گرم شیدای سیاسی، خوشباوری سیاسی، و خطر کردن سیاسی دستی بسوی شهادت سیاسی که دکتر بختیار بعنوان انتخاب دیگر در برابر مردم گذاشته بود دراز کند و در برابر آن چیزی بایستد که شما "...ملت ایران خود جایگزین نظام فعلی را انتخاب میکنند..." مینامید. واقعیت سیاسی در میان ایرانیان خارج از کشور بعد از 32 این است که شعله های آتش مبارزه با حکومت اسلامی و بر اندازی آن رو به کم سوئی دارد. و مبارزه کهنه کاران سیاسی که در انقلاب 57 بخاطر کینه ورزی ژرف خود به رژیم پادشاهی ایران را به چنگال حزب الله دادند تا کار خراب سیاسی خود را درست کنند رو به خاموشی دارد. آنچه از نوشته دکتر نوری علا در نشریه ایران شهر دیده میشود تعبیرهای شخصی مثبت از جریان انقلاب است که برای اجتناب او از روبرو شدن با موج ویرانگر حزب الله میباشد. از آن گذشته ما میدانیم که شاملو و نشریه ایران شهر وابستگی های آشکاری با چریک های فدائی خلق داشتند که اکثریت رهبری آن سیاست حزب توده را دنبال میکرد. و حزب توده شیفته سیاست های ضد غربی و آمریکائی حکومت جمهوری اسلامی بود که همکاری با آنرا تا اواخر دهه 80 ادامه داد و هنوز در محدوده مبارزه ضد آمریکائی و امپریالیستی ادامه دارد.

آنچه در نوشته جناب موحدی آشکار است مخالفت ایشان با بوجود آمدن تشکیلات سیاسی است. ایشان اعتقاد ندارد که چند نفری یا گروهی میتوانند و حق دارند که برنامه سیاسی معینی را به هم میهنان خود برای ایجاد یک تشکل سیاسی ارائه دهند و برای متقاعد کردن کسانی که تمایلات فعالیت سیاسی دارند تلاش کنند. برای همین برای نمونه به تنها تشکیلات سیاسی معتقد به براندازی جمهوری اسلامی که شبکه سکولارها باشد از جهت های متفاوت انتقاد میکنند. از بی اعتبار کردن شناخته شده ترین شخصیت آن شروع میکنند و کوشش میکنند با استدلال های گنگ و نا معین مانند "...یا شما و دوستانتان به جای یک ملت تصمیم میگیرید؟ ملت ایران کجا اطلاعیه زده و نوشته اند به چند نفر آلترناتیو ساز با سابقه که بیش از سی چهار سال سابقه کار در امر ساختن آلترناتیو را دارا میباشند، نیازمندند؟" انطور که از این جمله بر میاید چنین کاری امکان پذیر است یعنی مردم ایران میتوانند چنین اعلامیه ای را یک صدا و با توافق مطلق بدهند. اگر این یک فرض محال است پس استدلال ایشان برای بی اعتبار کردن هر تشکیلات سیاسی خالی از معنی است. اگر استدلال ایشان را بپذیریم باید به دنبال اعلامیه های سایر ملت ها برای احزاب آن کشورها مانند اعلامیه ای برای حزب دمکرات و جمهوریخواه آمریکا و یا کارگر و محافظه کار انگلیس و یا حتی حزب کمونیست آمریکا بگردیم. ما میدانیم که در ایران جمهوری اسلامی و پیش از آن حکومت پادشاهی از تشکیل احزاب در کشور جلوگیری میکردند و میکنند و فعالیت های سیاسی گروهی را تحمل نمیکردند و زندان و شکنجه را هم ضمانت اجرائی آن کرده بودند. در اینصورت برخورد برای بی اعتبار کردن وجود یک تشکیلات سیاسی با هر محتوای سیاسی در خارج از کشور را چگونه باید توضیح دهیم. این معقول است که ما بعنوان یک دمکرات یا حداقل کسانی که از مزیت زندگی کردن در یک کشور آزاد و با دمکراسی بهره میبریم با مرام این حزب و یا آن حزب و یا تشکیلات سیاسی موافق و مخالف باشیم و علت موافقت و یا مخالفت مان را اعلان کنیم اما اینکه اعلان کنیم چون مردم ایران هنوز اعلامیه ای در یک نشریه کثیر الانتشار برای وجود ما چاپ نکرده اند پس ما بطور غیر قانونی برای مردم ایران تصمیم میگیریم. این تنها یاد آوری خفقان سیاسی داخل کشور است.

جناب موحدی آلترناتیو سازی را حق مردم میدانند نه شبکه سکولارها. باز در اینجا ایشان حقی را که برای کلیت مردم قائلند برای اجزای تشکیل دهنده نام عام مردم که هموندان شبکه هم جزو آنها هستند قائل نیستند. مشکل در اینجا با کسانی است که با تمام طرفداری که از حق کلبیتی بنام مردم میکنند تلاش شان در این است که حق انفرادی همان مردم را از آنها بگیرند. باید ما با این واقعیت روشن و گویا روبرو شویم که فرد فرد ایرانیان مردم ایران را تشکیل میدهند و چنانچه کسی هدفش گرفتن حقوق سیاسی فرد و گروهی از این افراد مانند شبکه باشد اصولاً حقی برای مردم هم در کلبیتش قائل نیست. این واقعیت تاریخی وجود دارد که کسانی که از حق مردم در برابر فرد حرف میزنند و حقوق قانونی و انسانی افراد و گروهها را انکار میکنند آگاهانه و یا غیره آگاهانه در خدمت دیکتاتورها هستند. مقاله جناب موحدی پوشیده از استعاره و مفروضات ارزش های برتر انسانی مانند صداقت، راست گوئی، صراحت گفتار و غیره است درحالیکه جوهر گفتار ایشان برای مخالفت با ایجاد تشکیلات سیاسی در خارج از کشور است. ما در این مقاله جناب موحدی انتقاد معینی از مرام نامه و کنش های سیاسی شبکه سکولارها نمیبینیم. بنابراین هر تشکیلات سیاسی دیگری که بتواند چند صد نفری را گرد خود جمع کند و برنامه سیاسی خود را ارائه دهد میتواند این مقاله را شامل حال خود بداند.

بنابر استدلال ایشان هر حزب و تشکیلات سیاسی که سازمان بگیرد مانند شبکه سکولارها بدنبال قدرت سیاسی است و ظاهراً این عیبی بزرگ و غیر طبیعی است. ایشان با واضحات سیاسی با شگفتی برخورد میکنند. اگر یک نیروی سیاسی برای اجرای برنامه های سیاسی خود بدنبال قدرت سیاسی نباشد باید به دنبال چه باشد؟ برای نمونه ما باید شگفت زده بشویم که در آمریکا حزب دمکرات و جمهوری خواه در فرانسه حزب سوسیالیست و میانه رو و سایر کشورهای دنیای آزاد بدنبال قدرت سیاسی هستند. و همچنین ما باید شگفت زده بشویم که در انقلاب 57 نیروهای سیاسی با سرشت دیکتاتوری مانند حزب توده و چریک های فدائی خلق و سایر نیروهای چپ، مجاهدین و حزب الله خمینیسم بدنبال قدرت سیاسی بودند. جناب موحدی باید توجه بکنند که هر نیروی سیاسی از بدو تأسیس خود بدنبال قدرت سیاسی است و این یک عیب نیست بلکه ضرورت تشکیلات سیاسی است. آنچه مهم است این است که موفقیت این نیروی سیاسی آزادی سیاسی و اجتماعی، پیشرفت صنعتی و اقتصادی و تمام آن چیزهایی که در دنیای آزاد هست و ما را بسوی خود کشانده است بر ایران حاکم میکند یا نه. کار هر منتقد سیاسی آزادیخواه و دمکرات آشکار کردن هدف های واقعی نیروهای سیاسی برای مردم است.

از آنجا که ایرانیان کوشنده سیاسی دست خود را پاک از تشکیل پایه های اصلی دمکراسی که حزب است شسته اند به جبهه و شبکه رو آورده اند. و برای اینکه نیروی های سیاسی را از حالت اتمی آن در بیاورند و در یک تشکیلات سیاسی منسجمی جمع کنند، در شبکه سکولار دمکرات ها نوع حکومت را (جمهوری، پادشاهی)، نوع اقتصاد را (کمونستی، سوسیالیستی، بخش خصوصی و آزاد) برای خود رها کرده اند تا شاید بتوانند چند هزار نفری را گرد خود جمع کنند که به چند صد نفر منتهی شده است. بخاطر همین شبکه از انسجام اندکی برخوردار است و البته رقابت های فردی مانند هر تشکیلات دیگری انسجامش را میکوبد و اگر چشمش را از قدرت سیاسی هم بردارد دیگر ضرورتی برای آن وجود ندارد. اتمی شدن نیروی سیاسی در میان کمونیست ها، پادشاهی خواهان و جبهه ملی نیز اتفاق افتاده است طوری که هموندانشان به چند ده نفر تقلیل یافته است. در هر صورت مخالفان حکومت اسلامی در خارج همین هستند که هستند و اگر ما واقعاً به مبارزه بر ضد بقای حکومت اسلام سیاسی اعتقاد داشته باشیم با بکار بردن استعاره ها و شگفت زدگی از سرشت هر نیروی سیاسی برای وجود آنها کاری نمیکنیم که گستردگی مخالفان رژیم اسلام سیاسی را محدود کنیم.

آنچه مسلم است برای پیروزی دمکراسی در ایران ما به حزب هائی با سرشتی دمکرات احتیاج داریم. اینکه آنها نمای پادشاهی و یا جمهوری را برای خود انتخاب میکنند تا آنجائی که به دمکراسی و آزادی ارتباط دارد اهمیتی ندارد. همچنین باید در نظر داشت که آزادی و دمکراسی بطور کلی سه جنبه بنیادی دارد که سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است و هر نیروی سیاسی که با یکی از این جنبه های آزادی و دمکراسی در حال جنگ است مسلماً با هر سه آنها در جنگ خواهد بود. ما میتوانیم از مرام نامه هر حزب، جبهه و شبکه هر چه میخواستیم انتقاد کنیم اما نمیتوانیم با وجود آنها مخالفت کنیم چون در آن صورت با دمکراسی مخالفت میکنیم.